

سَماعِ صوفیان

رضا قاسمی

چراغِ دل به نورِ جان برافروخت

پا بر سر بساطِ حدوث و قدم زدیم
تا از وفا برابر معشوق دم زدیم
از عشق خیمه فوقِ وجود و عدم زدیم
تا سگه‌های عشق و صفا را رقم زدیم
از ذوق تا بنایِ من و ما به هم زدیم
از مُلکِ دل به عشق ره کیف و کم زدیم
از بحر "لا" به ساحل "إلا" علم زدیم
ما جز حدیثِ دوست زد دفتر قلم زدیم
ما در دیارِ مهر و محبت قدم زدیم

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

تا در دیارِ مهر و محبت قدم زدیم
نقش خیال غیر بشستیم از ضمیر
با صدق پرده‌های تعین شکافتیم
افزود بر عیارِ زر نقد ممکنات
بنیادگشت کاخ محبت به دست شوق
عقل تمیز مذهب و ملت گذاشتیم
رستیم از مهالک کثرت به یاد دوست
در خانقاه مهر و وفا جای بحث نیست
تا مهر روی یار شود "نوربخش" جان

دوستان ارجمند

با نام نامی حضرت حق، سروده‌ای عرفانی زیر عنوان "کاخ محبت" اثر طبع وقادّ پیرطریقتم روانشاد جناب دکتر جواد نوربخش کرمانی (نورعلیشاه) را که سه ماه پیش خرقه تهی کرد و از گلخن فنا به گلشن بقا پر کشید. به عنوان گرامیداشت خاطره آن بزرگوار، سر لوحه عرایضم قرار داده و به شما مهربانان سلام می‌کنم و لطف گردانندگان انجمن ادب و هنر شعبه انگلستان را صمیمانه سپاس می‌گذارم که برای ششمین بار فرصت ادای سخن در این مجمع فرهنگی را به این فقیر ارزانی داشته‌اند.

در سخنرانی‌های سنوات و ادوار پیشین انجمن به ترتیب پیرامون: جهان بینی مولانای بلخ، عرفان سعدی، پایگاه عشق در عرفان ایران، سیر تصوّف و ادبیات صوفیانه در گذر زمان و سرانجام

در سال ۲۰۰۶ پیرامون "تمثیل در مثنوی" خدمت شما عزیزان عرایضی داشتم و امسال که دوباره لطف دوستان برگزار کننده شامل حال شده و به این دوره انجمن فرا خوانده شدم، اندیشیدم پیراهن موضوعی عرض سخن کنم که معنا و مفهوم و فلسفه آن برای طیف جوان و پژوهنده حاضر در این جمع ممکن است چندان روشن نباشد و الاً اهل دل و فرهیختگان حاضر در این مجلس از کیفیت و رمز و راز آن کم و بیش آگاهند و عرایضم در محضر آنان چه بسا تکرار مکرر باشد.

سخن درباره "سماع صوفیان" است و اینکه سماع چیست و در اصطلاح صوفیه چه معنا و مفهومی دارد و چگونه است که عارف نام آور سده هفتم و هشتم هجری قمری، ابوالمکارم علاءالدوله سمنانی، می‌سراید:

این وجد و سماع ما مجازی نبود	وین رقص که می‌کنیم بازی نبود
با بی‌خبران بگو که ای بی‌خبران	بیهوده سخن به این درازی نبود

در این رباعی، عارف بزرگ چند اصطلاح را به کار گرفته که یکی "وجد" و دیگری "رقص" در متن سماع و اشاره به "مجاز" در برابر "حقیقت" است. این اصطلاحات را باید شکافت تا معلوم شود سماع چیست و فلسفه آن از چه قرار است؟

سماع در لغت به معنای شنود و شنیدن است، و در اصطلاح صوفیه گوش دل فرا داشتن به اشعار و الحان و نغمه‌ها و آهنگ‌های موزون عرفانی است در حال جذب و بیخودی. به عبارت دیگر وقتی صوفی تحت تأثیر اشعار و الحان پر شور عرفانی قرار می‌گیرد و عشق به جمال مطلق و شوق لقای حضرت حق در وجود او غلبان می‌یابد بی‌اختیار بر می‌خیزد و به دور خود می‌چرخد و با این چرخش و گردش در حال بیداری دل، پشت پا به هر دو جهان می‌زند و جز حق همه چیز را به فراموشی می‌سپارد و به آتش عشق می‌سوزاند.

همه می‌دانیم یا باید بدانیم که عالم ملکوت عالم حسن و جمال است و هر جا حسن و جمال است، تناسب است. بنابراین هر چه موزون است از تناسب بهره دارد و لذا نموداری از عالم ملکوت است. لذا سماع واقعی همان که به "رقص دراویش" تعبیر می‌شود. در صورتی که آداب و شرایط سماع در آن ملحوظ باشد راهی به سوی ملکوت اعلی دارد. به این صورت که استماع اشعار و نغمه‌های موزون دل‌های صوفیان را به مصداق حدیث "إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَيُحِبُّ الْجَمَالَ"

یعنی به درستی که خداوند زیباست و زیبایی را دوست می‌دارد، متوجه بارگاه ملکوتی حضرت حق می‌سازد و به وجد می‌آورد و به سماع می‌پردازد.

شیخ شطّاح روزبهان به قلی شیرازی عارف بزرگ سده ششم هجری قمری در "رسالة القدس" پیرامون سماع می‌فرماید: «سماع، سماع حق است، سماع از حق است، سماع بر حق است و سماع در حق است و سماع با حق است. که اگر کسی یکی از این اضافات با غیر حق کند کافر است».

از شما عزیزان پوزش می‌خواهم که ناگزیرم برای توجیه مطلب جا به جا از آثار منظوم و یا منثور عرفای بزرگ شاهد مثال بیاورم تا مطلب بهتر روشن شود.

روزبهان در همان "رسالة القدس" به توضیح بالا اضافه می‌کند که: «در مجلس سماع صوفیان هر کس خود را بیند (یعنی خودبین باشد) لایق سماع نیست و سماع جز کاملان را نشاید». کاملان کیانند؟ کاملان، عاشقان صادق‌اند که از هر لحنی ندای حق شنوند و از هر نغمه‌ای دعوت و اشارتی از معشوق به گوششان رسد و حالتی در آنان پدید آید که دیگر مجلس و محبس، خانقاه و خرابات، جمع و فرد برایشان معنا و مفهومی ندارد بلکه در هر حال و در هر جا جلوه‌ی یارشان در نظر و آهنگ جانانشان در گوش است. آنگاه بر موج تندخیز سماع نشینند و زمانی در دریای فنا ترک هستی کنند.

گاهی مانند سرسلسله عارفان حضرت مولی علی علیه السلام، از صدای ناقوس کلیسا نغمه: "سبحان الله حقاً حقاً ان المولى صمداً یبقی" شنوند. از آن حضرت روایت شده است که وقتی در رهگذری صدای ناقوس کلیسا شنید به همراهان فرموده می‌دانید این ناقوس چه می‌گوید؟ گفتند نه. فرمود: "سبحان الله حقاً حقاً ان المولى صمداً یبقی". و یا چون شبلی عارف قرن سوم و چهارم هجری قمری (به روایت تذکرة الاولیای عطار) وقتی زیر درختی صدای کوکوی فاخته‌ای را شنید هوهو گویای به رقص و سماع پرداخت. از وی پرسیدند این چه حالتی است؟ گفت فاخته‌ای بر درخت کوکو می‌گوید من نیز هماهنگ با او هوهو می‌زنم.

یا چون ابوسعید ابوالخیر عارف نام آور قرن پنجم به صدای ناقوس کلیسا به سماع می‌پردازد. یا همانند شیرین مغربی عارف قرن هشتم هجری از صدای چرخ آبکش چاه ندای الله الله می‌شنوند و به وجد می‌آیند. یا مانند مولای بلخ در بازار زرکوبان از صدای تق تق چکش آنان به وجد می‌آید

و در میانه بازار ناخودآگاه به سماع می‌پردازد. چنین است سماع عارفان کامل و عاشقان صاحب‌دل. لذا میرحسین هروی در رساله "کنز‌الرموز" (گنجینه اسرار) پیرامون سماع می‌سراید:

خوب گفتند آن خداوندان حال	نیست نفس زنده را این می حلال
صد هزار آشفته اینجا گمره است	مبتدی را زین سخن دوری به است
نی سماع اندیشه طبع و هوی است	تا برون نایی از این درکی رواست
این مفرح بهر هر مخمور نیست	لایق آن جز دل پر نور نیست
این طریق پاکبازان خداست	نی محلّ مُشْتِ زَرِقِ بی‌حیاست

پیوند سماع با موسیقی

از آنجا که سماع با موسیقی پیوندی ناگسستنی دارد، اجازه می‌خواهم که در آغاز سخن اشاره داشته باشم به نقش کارساز تصوّف در حفظ و اشاعه موسیقی سنتی و اصیل.

همه می‌دانیم که موسیقی ایرانی در درازای تاریخ گرفتار تضاد میان روحانیون قشری و صوفیه بوده است ولی با حمایت ایرانیان اندیشمند و صاحب ذوق و عرب‌های ایران دوستی که شیفته فرهنگ ایرانی شده بودند، همچنین سلاطین ترک که موسیقی دانان زرتشتی و کلیمی و مسیحی را تأیید می‌کردند، موسیقی سنتی ما حفظ و کم‌کم متحوّل شد. به ویژه آن که صوفیان در ایجاد این تحوّل نقش اساسی داشتند. با این تفاوت که صوفیه یک اساس روحانی و معنوی برای اشاعه موسیقی سنتی و ترویج آن بنیاد گذاشتند و موسیقی سنتی را بارور ساختند.

موسیقی تا قبل از سلطه اعراب بر ایران در دربار شاهان ساسانی پایگاه مهمی داشت و پس از سقوط دولت ساسانی توسط زردشتیانی که به دین اسلام گرویده بودند، حفظ شد. بگذریم از تحوّل موسیقی در دربار خلفای اسلامی که خود مبحث جداگانه‌ای است. ولی تأثیر موسیقی دربار ساسانی، در موسیقی رایج دربار خلفای اسلامی قابل انکار نبود. چنان که اگر یکی از درباریان ساسانی از دوران خود به دوران عباسیان منتقل می‌شد و به دربار بغداد می‌رفت دگرگونی محسوسی بین موسیقی دربار ساسانی و خلفای عباسی احساس نمی‌کرد. تنها چیزی که به گوش وی نامأنوس می‌آمد آهنگ‌های جدیدی بود که بر اساس اوزان عربی ساخته شده بود، همان احساس را کسی داشت که هرگاه فرضاً از بین‌النهرین به خراسان و ماوراءالنهر می‌رفت، در دربار سامانیان موسیقی رایج را با ذوق خود کاملاً آشنا می‌یافت.

با وجود آن که نمی‌توان از نقش خلفا و سلاطین دنیای اسلام در اشاعه موسیقی سنتی ایران غافل بود ولی باید توجه داشت که صوفیان به موسیقی نوع جدیدی که به سرعت در چارسوی دنیای اسلام راه پیدا کرده بود، روحی تازه دمیدند و موسیقی را به عنوان وسیله‌ای برای بیان حالات معنوی و روحی خود به کار گرفتند و مضامین "عشق" و "شراب" و "شاهد" و غیره را که در اشعار موسیقی درباری خلفا و سلاطین متداول بود به عنوان نمادها و مظاهر معنوی به کار بردند و شاعران عرب زبان صوفی مانند ذرالتون مصری (قرن نهم میلادی) که خود مرشد صوفیان بوده و ابن فارض (قرن ۱۳ میلادی) در شعرهای خود که در مجالس صوفیه خوانده می‌شد از همان نمادها بهره گرفتند.

مطالعات و تحقیقات گروه "اخوان الصفا"، در قرن چهارم هجری، (صوفیان محقق که مرکز فعالیت آنها، بصره بوده و خود را از اهالی شرق ایران می‌دانستند)، در مورد صداشناسی بسیار جالب بود و پژوهش‌های آنان در ایجاد تحولات موسیقی مشرق زمین سهم به سزائی داشته است. دانشمندان مسلمانی مانند فارابی و ابن سینا، که هر دو عارف مسلک بودند در مورد نقش موسیقی در زمینه درمان روحی بیماران و تصفیه روح، رسالاتی نوشته‌اند. به ویژه ابن سینا معتقد بود که در موسیقی ایرانی و ماوراءالنهر ریتم‌هایی وجود دارد که موجب تسکین و آرامش روح است. ابونصر فارابی، بزرگترین دانشمند ایرانی در قرون وسطی (قرن سوم و چهارم هجری) و مؤلف کتاب‌های متعدد (بیش از صد جلد)، از جمله کتاب "الموسیقی الکبیر" با تبحری که در علوم تجربی داشته، هنر موسیقی را با نظر صوفیانه "وحدت وجود" تلفیق داده و موسیقی متعادل به وجود آورده است. به طور کلی می‌توان گفت که هنرمندان و دانشمندان صوفی مسلک زیر بنای دانش جدید صدا شناسی را در موسیقی بنیاد کرده و نمونه‌هایی از موسیقی صوفیانه را در چارچوب موسیقی عصر خود به علاقه‌مندان عرضه داشته‌اند که موجب گسترش و پیشرفت موسیقی روحانی شده است.

در دوران قاجار، ما شاهد رواج موسیقی سنتی هستیم که عامل عمده آن وجود تصوف و افکار صوفیانه بوده و اکثر موسیقی دانان و نوازندگان شهره آن دوران وابسته به یکی از سلسله‌های تصوف بوده‌اند. و "انجمن اخوت" که ظهیرالدوله مرید صفی علیشاه و داماد صوفی مسلک ناصرالدین شاه، پایه گذار آن بود و تا پایان عمر رژیم گذشته نیز بر پا و برجا بود. مرکز تجمع هنرمندان صوفی مسلک و رجال و دولتمردانی بود که گرایش‌های عارفانه داشتند.

میرزا محمد تربتی ملقب به مشتاقعلی شاه، از بزرگان و مشایخ سلسله نعمت الهی که در سال ۱۲۰۶ هجری قمری به فتوای ملا عبدالله امام مسجد جامع کرمان به دست اجامرو اوباش شهید شد، از موسیقی دانان برجسته عصر خود بود که صدای دلنشینی داشت و سه تار می نواخت. وی یک سیم به سه تار اضافه کرد که بعدها مورد استفاده موسیقی دانان عصر قاجار قرار گرفت که هم اکنون به عنوان "سیم مشتاق" معروف است و موسیقی دان صوفی مسلک دیگری به نام درویش خان سیم پنجمی به تار اضافه کرد.

در اوائل قرن نوزدهم، مرحوم علی اکبر شیدا که مردی وارسته و از دنیا بریده و صوفی مسلک بود، تأثیر به سزائی در تجدید حیات موسیقی سنتی ایرانی داشت. او علاوه بر تسلط به موازین موسیقی و نوازندگی سه تار، شاعر برجسته‌ای بود و ترانه‌های دلپذیری از او به یادگار مانده است. معروف است که شب‌ها در حین عبادت و تهجد شعر می‌سرود و ترانه‌های ماندنی خود را خلق می‌کرد.

به طور کلی اکثریت موسیقی دانان بزرگ دوره قاجار، صوفی بودند یا به نوعی تمایلات عارفانه داشتند. برادران میرزا حسین قلی و میرزا عبدالله گرایش‌های عارفانه داشتند و به همین انگیزه همراه با درویش خان به سود سازمان‌های خیریه و افراد بی بضاعت کنسرت می‌دادند. باید به یاد داشت که تصوف همیشه و در همه حال حامی موسیقی بوده است و صوفیان در معرکه تبلیغات متعصبانه ملاهای قشری، همیشه به یاری موسیقی شتافته‌اند و حتی گاهی جان خود را در این راه از دست داده‌اند که نمونه آن قتل فجیع مشتاقعلی شاه است. که این بنده زندگانی پر از رنج و درد او را در شماره ۱۳ "فصل نامه صوفی" مورخ زمستان ۱۳۷۰ شمسی طی نوشتار مفصلی به قلم آورده‌ام. تصوف نه تنها سرچشمه فیاضی برای حفظ و اشاعه موسیقی اصیل در کشورهای اسلامی بوده، بلکه باعث غنای فولکلورهای محلی هم بوده است. یعنی صوفیان ترانه‌هایی را که با لهجه و آهنگ‌های محلی در مناطق مختلف وجود داشته، به صورت آهنگ‌های صوفیانه در آورده و به آن جنبه عمومی داده‌اند. و در پایان این بخش از گفتار نقش خانقاه‌ها و مراکز تجمع صوفیان را در حفظ موسیقی اصیل ایرانی از نظر دور نباید داشت و سماع یکی از جلوه‌های این نقش کار ساز است که به آن می‌پردازیم:

صوفیه به دو نوع سماع معتقدند: سماع نفس و سماع عشق

از آنجا که نوعاً و اصولاً سماع با موسیقی آهنگین و به اصطلاح فزنگی با ریتم (Rhythm) توأم است، در گذر زمان بعضی بی خبران از رموز سماع و پیروان نفس از سماع عاشقان تقلید کردند. بنا به حدیث نبوی من تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ (هر که خود را به قومی تشبیه کرد از آنان است) به سماع روی آوردند تا حَظَّ نفس بُرده و بر رونق مجلس و لطف خلوت خود بیفزایند و از آن زمان بود که سماع نفس یا سماع قراردادی پدیدار شد. کیفیتِی که به کلی از سماع عشق متمایز است. مولانای بلخ، یکی از پیشگامان بلند پایه سماع عاشقانه و پایه گذار مکتب عرفان مولویه در مذمت سماع نفس در دفتر اول مثنوی می فرماید:

بر سماع راست هر کس چیره نیست	طعمه هر مرغکی انجیر نیست
خاصه مرغ مرده پوسیده‌ای	پُرخیالی اعمی ^۱ بی دیده‌ای

بگذریم، از این که در قرون و اعصار بعد جماعتی که خود را وابسته به طریقت مولویه می دانسته و درویش می خوانند، در فصل معینی از سال که مصادف با عرس و صعود مولاناست (معمولاً در شب هفدهم دسامبر) در کنار تربت و مزار مطهر او به سماع نفس می پردازند و با حرکات نمایشی به جلب جهانگرد و کسب منفعت می کوشند که در آن باره سخن خواهیم گفت. مبشران و مدعیان سماع نفس کوشیده اند این نوع سماع را با مبانی عقل و شرع تطبیق دهند و موارد حلال و حرام بر آن برشمارند و روایات بافند و اخبار پردازند که به یک مورد آن اشاره می کنم.

در کتاب مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، عزالدین محمود کاشانی صفحه ۲۰۱ آمده است: «از انس مالک (یکی از صحابه رسول خدا محمد مصطفی (ص) نقل است که روزی نزد پیامبر بودیم که جبرئیل امین نازل شد و گفت: ای پیغمبر، بینوایان امت تو پانصد سال قبل از توانگران به بهشت می روند. رسول خدا شاد شد و فرمود: آیا بین شما کسی است که آواز بخواند؟ عربی بدوی گفت: آری. رسول فرمود: بیا و بخوان. و او چنین خواند:

فَد لَسَعَت حَيَّةُ الهوى كِيدِي	فلا طيب لها ولا راق (راقی)
إلا الحبيب الذي شغفت به	فَعِنْدَهُ رَقِيَّتِي و تَرِياقِي

^۱ اعمی = نابینا

یعنی: عشق چون ماری گزنده جگر مرا به رنج آورد و این درد را نه طبیعی است و نه افسونگری که مداوا کند. تنها طبیب و افسونگر من همان معشوق من است که دلباخته اویم. افسون و پاد زهر من هر دو اوست. (با شنیدن این شعر که با لحن خوش خواند شد)، رسول خدا (ص) به وجد آمد و یاران نیز به شعف آمدند. ردای رسول خدا از شدت وجد از شانه مبارکش افتاد. چون مراسم سرور پایان یافت و هر یک به جای خود قرار گرفتند، معاویه گفت: ای رسول خدا چه سرگرمی خوبی بود. حضرت فرمود: چه می‌گوئی ای معاویه! کسی که در حال سماع از نام دوست خود به وجد نیاید، بزرگوار نباشد. پس پیغمبر ردای خود را به چهار صد پاره کرد و هر پاره‌ای را به یکی از حاضران مجلس بخشید».

این روایت مجوزی شد برای بعضی از صوفیان که در مجلس سماع جامه درانی کنند و هر پاره‌ای را به رسم تبرک به یکی از حاضران مجلس دهند. آن جماعتی از صوفیان که می‌خواستند پای دین را به مجلس سماع بگشایند از این روایات بهره بردند و حال آن که نیک می‌دانیم که تغنی و موسیقی در اسلام، (جز در موارد خاص، آنهم با شرایط و وسایل محدود روا نیست). بسیاری از عرفا برای سماع، مراتب و مقامات گوناگون قائل شده‌اند که ورود به تعریف هر یک و تقسیم بندی هر کدام سخن را به درازا می‌کشاند که به یک مورد آن یعنی نظریه شیخ روزبهان بقلی اکتفا می‌کنیم که می‌فرماید:

سماع بر سه قسم است: قسمی عام راست و قسمی خاص را و قسمی خاص‌الخاص را. عام سماع را به طبیعت شنوند، خاص به دل شنوند، خاص‌الخاص به جان شنوند. به طور کلی باید گفت که نوعی از سماع برای مریدان و مبتدیان است که از سماع احوال خوب و خوش تمناً دارند (حال کیفیتی است که بر دل سالک وارد می‌شود و سپس زایل می‌گردد مانند طرب و اندوه یا قبض و بسط).

سماع نوع دوم برای راستان است که از آن "وقت" می‌طلبند و "وقت" حالتی است که برای سالک پیش می‌آید که در آن از گذشته و آینده فارغ می‌شود.

سماع نوع سوم برای عارفان است که در طریقت استقامت می‌ورزند و آنچه را که در حالت سماع از حرکت و سکون بر دل‌هایشان می‌گذرد به یاد خدا ترجیح نمی‌دهند. آنان از علایق دنیا و مزایای آن بریده‌اند و سماع ایشان با دلی پاک صورت می‌گیرد و لذا به خدا نزدیک‌ترند.

مسأله حرام و حلال سماع

مسأله حرام و حلال در سماع، هنگامی پیش آمد که سماع حقّ به سماع خلق آمیخته شد و از خاص‌الخاص برای خاص و عام تجویز گردید و به فرمودهٔ روانشاد دکتر نوربخش، اختیار امر از دست عشق بیرون شد و در کف مصلحت جوی عقل قرار گرفت. آنگاه عقل از بیم فتنهٔ نفس خطّی به میانه کشید و حلال و حرام سماع را مشخص کرد. کم نیستند فقیهان و عارفانی که به حرام و حلال بودن سماع پرداخته‌اند و فرق آن دو را مطرح کرده‌اند که نام آورترین آنها، امام ابو حامد محمد غزالی است.

غزالی طوسی حکیم تشرع دوران سلجوقی و نخستین شخصیتی که در تاریخ اسلام عنوان "حجّة الاسلام" به او تعلق گرفت. کسی که در فقه و حکمت و علم کلام در قرن پنجم هجری سرآمد عصر خود بود و به مخالفت با فلسفه شهرت داشت. و کتاب "تهافت الفلاسفه" را در ردّ بر آراء فیلسوفان به عربی نوشت. در اواخر عمر بر اثر سیر و سلوک که حاصل سفرهای متعدّد او بود، نوشتارها و گفتارهایش چاشنی عرفان پیدا کرده بود و در همین راستا به مسألهٔ سماع پرداخت. و در جلد یکم کتاب "احیاءالعلوم" خود سماع را به حرام، مکروه و مباح و مستحب تقسیم می‌کند و می‌نویسد:

- سماع بر نوجوانان و کسانی که شهوت بر آنان غالب است، حرام است، زیرا سماع خصال ناپسندیده‌ای که بر روح و جسم آنان مسلط است، تحریک و تقویّت می‌کند.
- سماع بر آنان که این امر عادت آنان شود و همیشه برای سرگرمی بدان مشغول شوند مکروه است.
- سماع برای سالکی که جز لذّت بردن از صدای خوش و آهنگین بهره ناپسندی نمی‌گیرد، مباح است.
- و در آخر، سماع برای کسی که محبّت خدا بر اثر سماع در وجود او فزونی یابد و او را جز به صفات پسندیده تحریک نکند، مستحب است.

اینجا این سؤال مطرح است که چرا غزالی اشاره و اسمی از "سماع واجب" نبرده است؟ در محاوره‌ای از پیرو استاد طریقتی‌ام روانشاد دکتر نوربخش این موضوع را پرسیدم. پاسخ فرمود: شاید بتوان چنین پنداشت که سماع واجب به تعبیر و نظر غزالی از حیطةٔ عقل و کلام خارج بوده و

ابوحامد آن را برای عاشقان واصل به حقّ یا خاص‌الخاص محفوظ داشته است. ولی گمان خود این فقیر آن است که اصولاً غزالی به سبب آن که شدیداً متشرع بوده و به همین جهت هم به او لقب "حجّة الاسلام" داده بودند به سماع چندان نظر التفاتی نداشته و به وجوب و ضرورت آن از بیم آن که سالک را از خود بی خود و از یاد خدا غافل کند معتقد نبوده است. والاّ چه علت داشت که در تقسیم بندی سماع، سماع واجب را مطرح نکند؟

مؤید این مطلب، نظر امام محمد غزالی بر پرهیز از ذکر آیات قرآنی در سماع است و دلایلی که در کتاب "احیاء العلوم" راجع به این موضوع آورده و مورد توجه اهل سماع هم قرار گرفته و در وقت سماع از تلاوت قرآن می پرهیزند و به جای آن اذکار و اشعار عارفانه ترنم می کنند.

دلیل غزالی بر پرهیز از ذکر آیات قرآنی در سماع این است که:

سماع از آیات قرآن وجد بسیار پدید می آورد و مردم بسیاری از سماع قرآن مدهوش شده و عده ای در حال سماع جان باختند. پس از آن پرهیز باید داشت.

غزالی در همان کتاب نظر جمله صوفیان را با رأی خود موافق یافته و می گوید:

أما صوفیان به دلایل زیر به جای خواندن قرآن از اذکار و اشعار استفاده می کنند:

۱- همه آیات قرآن با بعضی حالات عاشقان مناسب ندارد.

۲- قرآن را مردم مسلمان داند و خوانند و هر چه زیاد شنیده شود، در بیشتر احوال به دل شور ندهد.

۳- بیشتر دل ها را تا به اوزان و الحانی تحریک نکنند در شور نیفتد و برای این است که تنها بر آواز خوش و آهنگین سماع کنند. برای قرآن نشاید که آهنگ های موسیقائی تنظیم و اجرا کرد.

۴- الحان را نیز با آهنگ هائی مانند طبل و دف همراه می سازند تا اثر آن بیشتر شود و با قرآن نمی توان چنین کرد.

۵- هر که را حالی است و حریص است تا بیتی و کلامی موافق حال خود بشنود و چون موافق حال وی نبود گوید این مگوی و دیگر بگوی و با کلام خدا چنین (بگو مگو) نشاید کرد.

آداب سماع

صوفیه در زمینه آداب سماع متفق القولند که:

۱- تا حال سماع نیاید سماع جایز نیست

- ۲- سماع را نباید عادت خود ساخت (چون عادت به سماع مانند هر عادت نكوهیده و ناپسند است)، پس سماع را باید دیر به دیر کرد تا حرمت و شوکت آن از دل نرود.
- ۳- در سماع باید پیرطریقت یا شیخ طریقت حاضر باشد.
- ۴- عوام و اغیار نباید در مجلس سماع حضور داشته باشند.
- ۵- با خواننده و دف زن و نی نواز سماع، به احترام باید بود.
- ۶- طبع سماع کننده باید از لهو و لعب دور باشد.
- ۷- تکلف در سماع نباید کرد.
- ۸- اگر قوت و توان سماع نباشد، نباید در آن مبالغه کرد.
- ۹- در حالت سماع به هنگام حرکات و هیجانات نباید از کسی چشم یاری داشت و اگر یاری کنند نباید منع کرد.
- ۱۰- در سماع دیگران جز با اجازه پیرطریقت یا شیخ خانقاه نباید دخالت کرد.
- ۱۱- در مجلس سماع به چیزی یا به جایی تکیه نباید داد و این اشاره است به آن که در این مجلس عارفانه جز به حضرت حقّ به چیزی و کسی متکی نباید بود.
- ۱۲- در مجلس سماع از دیگران تقلید نباید کرد.
- ۱۳- مبتدیان را بی اجازه شیخ خانقاه در سماع راه نباید داد.
- ۱۴- سماع کننده باید دلش از شهوات به دور و از صفای عبادت پر نور باشد.
- ۱۵- سماع کسانی که از حال باطن بیگانه اند و در دل با حضرت حقّ حالی ندارند، نفسانی و ناقص است. به عبارت دیگر کسی که به تحریک نفس، سماع کند فاسق است. سماع جز برای کسانی که نفس شان مُرده و دلشان زنده است، جایز نیست.
- ۱۶- در مجلس سماع، باید با ادب و سکون و وقار نشست. همه باید سر در پیش افکنند و مشغول ذکر قلبی باشند و در یکدیگر ننگرند و همچنان که در تشهد نماز نشینند، همه دل با حقّ دارند.
- ۱۷- خواننده و دف زن و نی نواز مجلس سماع، باید صوفی و اهل درد باشند و برای مزد در مجلس نیایند و این کار را وسیله امرار معاش قرار ندهند. به طور کلی سماع را با یاران همدرد باید کرد.

شیخ اجل سعدی که شیفته عرفان عاشقانه بود راجع به سماع عرفانی چنین می فرماید:
 مگر مستمع را بدانم که کیست نگویم سماع ای برادر که چیست

گر از بُرَجِ معنی پَرَدِ طیر او
وگر مرد لهواست و بازی و لاغ^۱
جهان پُر سماع است و مستی و شور
پریشان شود گُل به باد سحر
فرشته فرو ماند از سیر او
قوی تر شود دیوش اندر دِماغ
ولیکن چه بیند در آئینه کور
نه هیزم که نشکافدش جز تَبَر

عارفان به حقّ معتقدند که در سماع سه عامل را باید در نظر گرفت: زمان، مکان، یاران. **زمان:** هرگاه دل به چیزی مشغول باشد، یا وقت نماز، یا وقت طعام، یا زمانی که معده از طعام پُر است، سماع جایز نیست.

مکان: در کوی و برزن و جاهای تاریک و ناهمواره و در خانه ستمگران و بی ایمانان نباید سماع کرد، زیرا در این مکان‌ها خاطر پریشان باشد.

یاران: سماع خاصّ مشتاقان و سالکان واقعی طریقت است، بنابراین در مواردی که: زاهدی در مجلس باشد که در انکار از سماع است، یا متکبری از اهل دنیا در جمع باشد. خواننده و نوازنده منکر عظمت و اهمیّت سماع باشند. متکلفی در مجلس باشد که سماع به تکلف کند. جوانانی در مجلس سماع باشند که نیروی نفس سرکش بر آنان غالب باشد. افرادی باشند که در مجلس به حدیث بیهوده مشغول باشند و به هر جا صورت بگردانند و به این و آن بنگرند و حرمت سماع نگاه ندارند. اگر کسانی حضور داشته باشند که با هم اختلاف دارند و از اندیشه یکدیگر غافل نیستند... در چنین مواردی سماع جایز نیست.

در مورد شرط آخر روایت است که مشتاقعلی شاه (که ذکر او گذشت) در مجلس سماع ناگهان سر بلند کرد و به مریدان فرمود: علّتی در شما هست که من گرم نمی‌شوم. اگر کسی از شما با دگری اختلافی دارد از مجلس خارج شود. در آن هنگام دو برادر که بر سر ملک موروثی با هم اختلاف و نزاع داشتند به خدمت مشتاقعلی آمدند و با هم صلح کردند و عذر خواستند، آنگاه اجازه یافتند که در مجلس سماع باشند.

^۱ لاغ = بازی، شوخی، مسخرگی

مقام‌های سماع

عرفا سه مقام برای سماع قائل‌اند: فهم، وجد، حرکت

توضیح هر یک از این مقامات مفصل و مشروح است و در خور فرصت محدود این گفتار نیست ولی به طور اجمال می‌توان به هر یک اشاره‌ای کرد و گذشت.

۱- مقصود از فهم آن است که سماع کننده از حقیقت و کیفیت معنوی سماع آگاه باشد و سماع را به جهل و غفلت و از سر هوس و یا تظاهر نکند که در آن صورت سماع کفر است و ناروا. اما کسی که در مرتبه فنا باشد، سماعش بر سبیل فهم و آگاهی است. چنین کسی در حال سماع به کلی از خویش غایب می‌شود و حال نیستی و یگانگی بر وی غالب می‌گردد. چنان که اگر در آتش افتد، نفهمد و به حال خود باشد.

۲- مقصود از وجد حالتی است مملو از هیجان و شور و شوق که هنگام سماع بر سالک مسلط و اصولاً انگیزه سماع اوست. عارفان در مورد وجد تعاریف گوناگون دارند ولی چه بسا بهترین تعریف پیشگامان در مورد وجد سخن سمنون محب، یکی از عرفای سلف است که می‌گوید:

سماع ندای حقّ به روح است و وجد پاسخ آن ندا از جانب روح، و غش (که در سماع به بعضی از سالکان دست می‌دهد) وصول به حقّ است و گریه اثر شادی وصال است.

وارد بحث انواع وجد، مراتب وجد، فرق وجد و تواجد، لغزش‌های وجد نمی‌شویم که سخن را به درازا می‌کشاند و به مقام سوم که حرکت است می‌پردازیم.

۳- حرکت همان است که به رقص صوفیانه تعبیر شده است. مولانا در دیوان شمس راجع به این حرکت غیر ارادی معنوی می‌فرماید:

رقص آن نبود که هر زمان برخیزی	بی درد چو گرد از میان برخیزی
رقص آن باشد کز دو جهان برخیزی	دل پاره کنی وز سر جان برخیزی

حرکت از آنجا پدید می‌آید که صوفی به نهایت وجد می‌رسد و شور و شوق بر اعضا و جوارح او مستولی می‌شود، ناخود آگاه بر می‌خیزد پای کوبان و دست افشان در حالی که از بادهٔ محبت حقّ مست است به دور خود می‌چرخد و می‌رقصد و صوفیان گه گاه در حین رقص بی اختیار جامه خود می‌درند و در آن حالت به اذکاری مترنم می‌شوند که با حرکات آنان هماهنگ است. به هر حال رقص در حال وجد به تعبیر بسیاری از عارفان به حقّ نوعی خود شکنی است.

به فرموده مولانا در دفتر سوم مثنوی:

رقص آنجا کن که خود را بشکنی
رقص و جولان بر سر میدان کنند
چون رهند از دست خود دستی زنند
مطربانشان از درون دف می زنند
پنبه را از ریش شهوت برکنی
رقص اندر خون خود مردان کنند
چون جهند از نقص خود رقصی کنند
بحرها در شورشان کف می زنند

بنابراین اگر سماع از این کیفیت معنوی خالی باشد سماع نیست، نمایش است. و به فرمایش دکتر نوربخش این سماع نیست که جمعی به نام صوفی از این شهر به آن شهر روند و برای تأمین زندگی حرکات وجدی صوفیان صاحب‌دل را به تقلید در معرض تماشای خلق گذارند. این سماع نیست که جمعی برای گرمی دگان خویش با آهنگ دف به دم کزدم لب زنند و به نیش مار دندان بسایند، سیخ و میخ بر بدن فروکنند و سنگ و شیشه بچوند و این کارهای لغو را از کرامات خود شمارند.

مولانا در وصف این گونه افراد مقلد می‌فرماید:

این گدایان را که بینی بی‌خبر
این همه جفدان این ویرانه‌اند
از تکلف خویشتن بر تافته
خود پرستانند از اینها درگذر
از ندای بلبلان بیگانه‌اند
حاش لله گرنشانی یافته

بعضی از افراد ناآگاه گمان می‌کنند رقص و پایکوبی وسیله تصفیه روح و رسیدن به حقیقت و وصول به مرتبت عشق عارفانه می‌شود. آنان در اشتباهند، زیرا رقص به نام سماع کسی را به عشق نمی‌رساند بلکه این عشق است که محرک است و این عاشق بی قرار حق است که می‌رقصد و از خود بیخود و بیگانه است. در این مرحله او از خود رسته و به حق پیوسته است.

اکنون که از این تعاریف فارغ شدیم، اجازه می‌خواهم به دو نمونه از سماع صوفیان به عنوان سمبل این حرکت عارفانه اشاره کنم که به ترتیب توالی تاریخ سماع مولویه و سماع نعمت‌اللهیه قرار دارند.

به عنوان پیش درآمد عرض کنم که مبحث سماع یکی از بحث برانگیزترین موضوعات در مکتب تصوف بوده، تا آنجا که حتی بین اقطاب و بزرگان صوفیه نیز وحدت نظری در این باب نیست و تقسیمات گوناگونی که اقطاب صوفیان برای سماع قائلند از همین فقدان وحدت نظر مایه

می‌گیرد. ما در عرصه طریقت درویش‌های مولوی و نعمت‌اللهی را داریم که به سماع دل‌بسته‌اند و در خانقاه‌های خود، موسیقی عارفانه را اجراء و ترویج می‌کنند. و در مقابل دراویش نقشبندی را داریم که از روحانیون تبعیت کرده و به موسیقی در مراسم خود اقبالی ندارند و درویشان گنابادی نیز بنا به آداب شریعت چندان با موسیقی الفت ندارند و می‌دانید که آنان خانقاه‌های خود را نیز "حسینیّه" می‌خوانند. معه‌ذا به گونه‌ای که دیدیم و شنیدیم نظام حاکم در ایران با آنان بسیار نامهربان بود و تحت فشار شدید قرار دادند و حسینیّه آنان در قم را از آنها خلع ید کرده و به زور در اختیار گرفته‌اند. بگذریم...

یکی از سلسله‌هائی که به سماع و موسیقی عارفانه تعلق خاطر شدید دارند، سلسله مولویه است. این سلسله در دوران شکوفائی خود یکی از منابع اصلی موسیقی کلاسیک ترکی بود. زنده باد خانم پروفیسور آن ماری شیمل، یکی از برجسته‌ترین دانشمندان ادبیات صوفیانه و یکی از شاخص‌ترین مولوی‌شناسان و اسلام‌شناسان دنیای غرب، در کتاب معروف خود زیر عنوان:

As through a veil, mystical poetry in Islam می‌نویسد: «علاقه شدیدی که صوفیان مولوی به موسیقی دارند، میراث معنوی مرشد و قطبشان مولانا جلال‌الدین بلخی معروف به رومی است که الهام بخش موسیقی دانان و نوازندگان دوران امپراطوری عثمانی بوده است».

سخن خانم شیمل با روایتی درباره تعلق خاطر مولانا به سماع و موسیقی و نغمه‌های آهنگین منطبق است که احمد افلاکی محقق عارف مسلک قرن هشتم هجری در کتاب "مناقب العارفین" آورده است به این شرح که: «در آن غلبات شور و سماع که مشهور عالمیان بود، مولانا از حوالی زرکوبان می‌گذشت، آواز تق تق ایشان به گوش مبارکش رسید از خوشی آن ضرب شوری عجیب در مولانا ظاهر شد و به چرخ آمد...».

آنچه این طریقت را از دیگر طریقت‌های صوفیانه ممتاز می‌کند، مراسم سماع است که به عنوان یک مراسم عبادی اجراء می‌شود. البته باید به خاطر داشت که این سماعی که امروز به صورت اختیاری و آداب‌مند و از پیش ساخته، از سوی درویشان مولوی اجراء می‌شود، با آن سماع خود جوش و بی‌اختیار و بی‌ترتیب و آداب روزگار مولانا و اعقاب او (تا چند نسل) کاملاً متفاوت است.

اما آنچه امروز انجام می‌شود و همه ساله در مراسم عرس مولانا به صورت نمایشی در کنار مرقد مولانا در قونیه، ارائه و اجراء می‌گردد، فقط یادآور و تجسمی است از سماع مولوی. این

مراسم در سالنی که گنجایش دو تا سه هزار نفر را دارد، انجام می‌شود. میدان سماع، بیضی شکل است و در اطراف آن قطعه پوست‌هایی گسترده شده است. در رأس بیضی رو به قبله، قطعه پوستی سرخ رنگ قرار دارد که شاید تأویلی از راه خونین عشق یا دل خونین از فراق عاشقی به حق یا تمثیلی از شمس تبریز باشد. در کنار میدان آلات موسیقی از جمله رباب و دف و نی و چنگ قرار دارد. در آغاز برنامه یک گروه بیست و پنج نفره درویشان با لباس سفید و بلند که اصطلاحاً به آن "تنوره" می‌گویند در حالی که کلاه بلندی به نام "سگه" بر سر دارند و روی لباس سفید خود خرقة سیاهی پوشیده‌اند، وارد می‌شوند. تضاد رنگ سفید و سیاه لباس بیانگر طبع دوگانه آدمی و بستگی دو جانبه خاکی و افلاکی انسان. در ابتدا یک نفر تک خوان با فاصله کمی از گروه شروع به خواندن اشعار عارفانه از دیوان یونس امره، شاعر عارف مشرب ترک می‌کند که مضامینی چون بی‌اعتباری دنیا و هجران معشوق و لزوم فنای فی الله دارد.

سپس صوفیان سماع کننده یکی یکی در برابر مرشد خود به علامت احترام و شکستن تکبر و عجب سر خم می‌کنند و تعظیم می‌نمایند و مرشد نیز پاسخ می‌دهد. آنگاه همگی دو زانو می‌نشینند و با اشاره مرشد ناگهان دست‌ها را محکم به زمین می‌کوبند و سپس با صدای بلند می‌گویند یا حضرت مولانا و به پا می‌خیزند و دایره وار بر گرد میدان قرار می‌گیرند و از برابر مرشد عبور می‌کنند و هریک که در برابر مرشد قرار می‌گیرد، خرقة می‌افکند که علامت تسلیم و رضاست و پس از آن چرخیدن شروع می‌شود. دست‌ها را به حالت مُشت گِره کرده از دو سوی پهلو تا سینه بالا می‌آورند، آنگاه انگشتان را باز کرده و دست‌ها را به بالای سر می‌برند و دست راست را به جانب آسمان و دست چپ را به جانب زمین می‌گیرند و چرخش از راست به چپ ادامه می‌یابد و گردش و چرخش آنان و تنوره‌هایی که بر تن دارند منظره بدیعی بوجود می‌آورد.

به دوران پس از مولانا، زمان اعقاب بلافضل او، سماع مولویه با "مقابله" یعنی روبرو شدن آغاز می‌شد و سماع را به نام فرزند مولانا "دور سلطان ولد" یا "دور ولد" می‌نامیدند. ابتدا اقامه نماز می‌شد و شیخ به دعا می‌پرداخت. آنگاه شخصی به نام "نعت خوان" مدح پیمبر اسلام و سپس ستایش مولانا را می‌خواند و پس از او "نی زن باشی" که لقب نی زن مجلس سماع بود تکنوازی می‌کرد. پس از او نوازندگان طبل و دف و رباب و نی با هم پیش درآمد را می‌نواختند و با شروع همنازی همه به اتفاق شیخ یکباره دست‌ها را به شدت به زمین می‌کوبیدند و بر می‌خاستند. در این هنگام "دور ولد" آغاز می‌شد. این سماع دارای چهار سلام بود که هریک با

جزئیات خاصی به سرپرستی شیخ اجرا می‌شد و پس از پایان چهارمین سلام، فاتحه و دعا خوانده می‌شد و همه درویشان همراه با شیخ میدان را ترک می‌کردند.

نمادهای آداب سماع

معارف صوفیه برای هر یک از آداب سماع، معانی رمزی و نماد معنوی قائل شده‌اند. یکی از مهم‌ترین آثار صوفیه در این مورد رساله "بوارق الالماع" (بارقه‌های درخشان) اثر احمد بن محمد طوسی از صوفیان قرن هفتم هجری است. وی در این رساله سماع را روشی برای دست یابی به جذبه الهی می‌شمرد و آن را برای اهل عرفان در صورت حصول شروط سه گانه زمان، مکان و یاران ناب، نه تنها جایز بلکه واجب می‌داند و کسانی را که مدّعی حُرمت سماع هستند به شدت نقد می‌کند و قول آنان را به تحریم، مخالف با سنت رسول خدا و کفر می‌داند و برای اثبات جواز سماع و دف زدن و دست افشانی از تاریخ و سنت پیامبر شواهد و دلایلی اقامه می‌کند.

وی معتقد است که هر حرکت و سکونی در سماع اشارت به معنائی دارد:

دایره دف اشاره به دایره کون و مکان، و ضربی که بر دف وارد می‌شود اشاره است به درود به حضرت حقّ که از بطن مخلوقات بر وجود مطلق وارد می‌شود. جلاجل خمسه یا زنگوله‌های ریز و درشت پنجگانه اطراف دف، اشارت است به مراتب ملکیت، ولایت، انسانیت و روحیت که به واسطه این مراتب حیات حقّ تعالی و علم او به کائنات منتهی می‌شود. نفس مغنی اشارت است به خطاب حقّ تعالی که به واسطه آن جان‌های مشتاقان در حرکت می‌آید. و نی اشارت است به ذات انسان، خالی از تعلق‌ها که حیات از سوی حقّ تعالی، در باطن نی انسان خالی از تعلقات نافذ و جاری می‌شود.

طوسی، برای هر یک از حروف "س"، "م"، "الف"، و "ع"، هم معانی رمزی قائل شده. فی‌المثل این که س و م و الف که می‌شود سما به معنای آسمان، اشارت دارد بر اینکه به وسیله سماع شخص سالک به مراتب علوی و آسمانی می‌رسد و از مراتب سُفلی (پائین) بیرون می‌آید و از این قبیل....

سماع طریقت مولویه نیز به همین ترتیب دارای معانی عرفانی و رمزی است. برای مثال چرخ زدن اشارت است به توحید و عارفان موحد در آن حال محبوب و محجوب را در همه جهات

می بینند... پای کوفتن غایت شوق اتصال است به عالم علوی، سالک در آن حالت نفس خود را مسخر خود می سازد و ما سوی الله را در پای همت پست می گرداند.

حالت مقابله در سماع مولویه، مدت ها پس از رحلت مولانا تدوین و مرسوم شد و رمزپردازی ارکان سماع هم نیز توسط برخی از پژوهندگان همان طریقت بیان و تقریر گردید که به چند مورد آن اشاره شد و اگر بخواهیم به تمام رمزپردازی های آن دوران بپردازیم سخن به درازا می کشد. فقط به معانی رمزی که جلال الدین چلبی، یکی از نوادگان مولانا در دوران معاصر بیان داشته، اکتفا می کنیم. او می گوید: سماع نمایانگر معراج انسان است. سماع کننده بنده ای است که نفس خود را زیر پا نهاده و چرخ زنان راه عرش اعلی را در پیش گرفته است و پس از فنا فی الله، زندگی دوباره یافته و به زمین باز می گردد.

"سکه" یا کلاه بلند را درویش مولویه، نشانه سنگ قبر خود بر سر می گذارند و "تنوره" یا تن پوش سفید و بلندشان به منزله کفن آنهاست و با بر انداختن "خرقه"، کلیه علایق مادی را به دور می اندازند و تولدی تازه می یابند. با چرخ زدن به سوی حقیقت هستی پرواز می کنند و به باور خود تا وصول به آن از پای نمی نشینند. کف دست راست که رو به سوی آسمان است، نشانه آمادگی سالک برای دریافت نعمات و مواهب الهی و کف دست چپ که رو به سوی زمین دارد نمادی است از بذل و ایثار آن نعمات و مواهب بر کائنات. و هنگامی که از چپ به راست به دور محور قلبش چرخ می زند، گویای این معناست که تمام ملل و نحل جهان و کلیه مخلوقات روی زمین را در آغوش عشق و محبت خود پذیراست (به تبعیت از سخن مولانا که فرموده بود من با ۷۳ مذهب یکی هستم). گردش حلقه وار درویش اشارتی است به حلقه وحدت سالکان طریق.

به طور کلی سماع درویشان مولوی در ۷ بخش انجام می شود:

- در بخش اول، نعت و مدح حضرت رسول (ص) خوانده می شود.
- در بخش دوم، "قدوم" نواخته می شود (قدوم دو طبل یا تمبک کوچک است که از مس ساخته می شود. آنها را روی زمین می گذارند و با دو کوبه بر آن می نوازند). و این قدوم، نوازی نمادی است از آیه مبارکه "کن فیکون" که مبدأ خلقت عالم از سوی ذات لایزال خداوند تبارک و تعالی است.

- در بخش سوم، نی نوازی آغاز می شود به معنای رمزی صور اسرافیل که در روز رستاخیز جان در کالبد مردگان می دمَد و آنها را بر می انگیزد.

- از آن به بعد چهار سلامی که در پیش بدانها اشاره شد آغاز می‌شود.

سلام اول - با بوسیدن دست شیخ و رخصت خواستن از او برای چرخ زدن آغاز می‌شود و نمادی است از تولدی دوباره برای درک عظمت پروردگار.

سلام دوم - به معنای خروج انسان سالک از حیرت و رجوع او به عالم محبت و فدا کردن عقل در محراب عشق است و از آنجا حرکت به سوی معراج روحانی آغاز می‌شود.

سلام سوم - بازگشت سماع کننده از معراج روحانی و تسلیم او در برابر اراده حضرت حق و پیامبر او محمد مصطفی (ص) و کتاب کریم او قرآن مجید است.

سلام چهارم - سماع کننده به پیروی از اولیاء الله و به حکم "موتوا قبل ان تموتوا" (یعنی بمیرید قبل از آن که میرانده شوید). خودی و رعونت و خودخواهی را در نفس می‌کشد و در حال نشئه و ذوق و وجد به پرواز در می‌آید و در معشوق فنا می‌شود. در این مرحله موسیقی به تدریج آرام می‌گیرد و سکوت محض برقرار می‌شود. در همین سلام است که شیخ در مرکز سماع خانه می‌چرخد.

درنگ و سکوت در فاصله سلام‌ها به منظور آن است که سماع کنندگان فیض هر سلام را در عمق جان و دل خود درک و هضم کنند.

این مراسمی است که همه ساله در شب هفدهم ماه دسامبر میلادی برابر با ۲۶ آذر ماه به مناسبت سالروز درگذشت مولانا که آن را عرس می‌خوانند در شهر قونیه در کنار مزار مولانا برگزار می‌شود. ارادتمندان مولانا روز ۲۶ آذر ماه به هنگام اذان صبح به آرامگاه شمس تبریزی که "زاویه شمس" نامیده می‌شود، و از آرامگاه مولانا زیاد دور نیست، می‌روند و نماز صبح را در آنجا ادا می‌کنند. و عصر همان روز مراسم سماع بر سر تربت مولانا برگزار می‌شود. و ساعت ۸ شب هم (مثل نمایش‌ها و فیلم‌های دو سانس) دوباره تکرار می‌شود.

سماعی که در آیین مذکور همه ساله در قونیه برگزار می‌شود، هر چند با سماع خود جوش و سرخوشانه و بدون برنامه پیش ساخته مولوی متفاوت است اما سنت حسنه‌ای است که پس از گذشت هفت قرن هنوز به عنوان نمونه‌ای از میراث معنوی مولانا و جانشینان او در قالب یک برنامه هنری که آوا و موسیقی و مراقبه و جذب را توأمأً به نمایش می‌گذارد، برگزار می‌شود.

بخش مربوط به سماع مولویه را با دعای آخر مراسم‌شان که به اصطلاح درویش مولوی "گلبانگ" نام دارد و به زبان فارسی است قرائت می‌شود، به پایان می‌برم.

گلبانگ که دسته جمعی می‌خوانند چنین است:
عنایت یزدان، همّت مردان، بر ما حاضر و ناظر باد
قلوب عاشقان شاد و گشاده باد

دَم حضرت مولانا، سر جناب شمس تبریزی، گرم امام علی و شفاعت محمدالنبی الأُمّی، رحمةً
للعالمین، (بگوئیم) هو، هو، هو...

اما سماع درویش سلسله نعمت الهی، بازمانده از مراتب سماع در محضر حضرت شاه
نعمت‌الله ولی، عارف بزرگ سده‌های هشتم و نهم و از اولیاء مشایخ برجسته عصر تیموری است
که جنابش به سماع توجه ویژه داشته است. آثار مکتوبی که در دست است نشان می‌دهد که
جناب شاه نعمت‌الله در مجلس سماع چنان حالی داشته که گوئی عاشق سرمست روی التفات از
عالم و عالمیان بر تافته و به مشاهده معشوق ازلی و محبوب لم یزلی وصول یافته است.

البته نوع سماع در مجلس شاه به نحوی بوده که با آداب شریعت مغایرتی نداشته باشد ولی
کف زدن و نواختن نی و دف معمول بوده است و از سایر آلات موسیقی آن زمان استفاده نمی‌شد.
اما در مجلس آن بزرگوار به خلاف سایر مجالس سماع آن عصر، رقصیدن و چرخ زدن معمول
نبوده است. در شروع مجلس جناب شاه نعمت‌الله رو به قبله می‌نشستند که نشان دهند ظاهر و
باطن سالک بایستی متوجه حضرت حق باشد. آنگاه به دستور ایشان حاضران دل را متوجه دلدار
نموده به خواندن اذکار که اغلب ذکر "لا اله الا الله" بوده، مشغول می‌شدند. ایشان با گفتن
"لا اله الا الله" که به معنای نفی ماسوای حق است، سر را به طرف راست حرکت می‌دادند که آن را در
اصطلاح صوفین "قوس امکان" می‌گفتند، و با ذکر "الا الله" به معنای اثبات وجود مطلق، سر را
به طرف چپ (یعنی به سوی دل) سوق می‌دادند که به آن "قوس وجوب" می‌گفتند.

نقل است که جناب شاه سر را به هر طرف که می‌بردند به حضاری که آن سو و آن زاویه نشسته
بودند، انبساط خاطر خاصی دست می‌داد. پس از ختم مجلس سماع، حاضران به سجده
می‌رفتند و جناب شاه دعا می‌فرمود.

به طور کلی دوران زندگی حضرت شاه نعمت‌الله ولی، یکی از پر آشوب‌ترین روزهای زندگی
مسلمانان به ویژه در ایران بوده است. دوره‌ای که ایران دچار حمله مغولان و سپس تیموریان شد.
پس از فوت شاه نعمت‌الله ولی، فرزند ایشان جناب شاه خلیل‌الله که به جای پدر ارشاد صوفیان

نعمت الهی را بر عهده داشت، با توجه به اوضاع و احوال ایران به هند مهاجرت کرد و در دکن سکونت گزید و مکتب تصوّف به ویژه آیین طریقت نعمت الهی را در هندوستان گسترش داد. متأسفانه در دوره صفویه، سرکوب و فشار بر صوفیان شدت گرفت و از فعالیت متصوّفه از جمله صوفیان نعمت الهی در ایران کاسته شد. ولی در دوره سلطنت کریم خان زند سلسله نعمت الهی بار دیگر در ایران رونق و رواج یافت. یکی از نام آوران این سلسله جناب معصوم علیشاه که از سوی شاه علیرضا دکنی مأمور بازسازی طریقت نعمت الهی در ایران گردیده بود از هند به ایران آمد و در مدّت کوتاهی مریدان بسیاری از گوشه و کنار ایران به ایشان ملحق شدند که دو تن از برگزیدگان آنان نور علیشاه و مشتاقعلی شاه بودند که به همت آنان مجالس جذبه و شوق و شور و سماع تجدید حیات نمود. مشتاقعلی شاه را که همراه عدّه‌ای از صوفیان برای زیارت مزار شاه نعمت‌الله ولی، عازم کرمان بود به دستور آخوندی متحجری بنام عبدالله شهید کردند. او همان کسی بود که یک سیم به سه تار اضافه کرد که نام آن را "سیم مشتاق" گذاشته‌اند. و مدّت زمانی دیگر یکی از اجله صوفیان نعمت الهی که شیفته مشتاقعلی شاه بود و دیوان اشعار خود را به نام مشتاق سرود، به نام مظفر علیشاه کرمانی، او هم به سرنوشت مشتاق دچار شد و در مسلخ تعصبات جهال زمان و رجّاله، جان باخت.

بعد از این اتفاقات بود که بار دیگر طریقت نعمت الهی به ملاحظه شریعتمندان قشری از وجد و حال سابق خود فاصله گرفت و بزرگان این مکتب بیشتر به رعایت اصول شریعت توجه یافتند و از این کیفیت تا زمان مرحوم مونسعلی شاه (حاج میرزا عبدالحسین ذوالریاستین مرشد و پیر طریقت شادروان دکتر جواد نوربخش) ادامه یافت. یعنی تا ۱۳۳۲ خورشیدی، که آن مرحوم در گذشت، تا آن که با ظهور یکی دیگر از فرزندان برومند کرمان صوفی پرور، دکتر جواد نوربخش (نور علیشاه کرمانی) وضع دگرگون شد و از زمانی که این مرد تحصیل کرده در عنفوان جوانی زعامت این سلسله را عهده‌دار شد، تحوّل در زمینه احیای مفهوم واقعی تصوّف به وجود آورد که از عهد شاه نعمت‌الله ولی، به بعد هیچ سابقه نداشت. و او بود که بار دیگر مجالس سماع و ذکر و وجد و حال را در خانقاه‌های نعمت الهی در سراسر جهان متداول نمود.

اینجا در مقام ذکر خدمات آن مرد بزرگ به احیای تصوّف واقعی و زدودن زنگار از چهره باورهای ناروا در مورد عرفان و تصوّف نیستم ولی نمی‌توانم از اشاره به این واقعیت صرف‌نظر کنم که نوربخش خارهای بسیاری در دلش خلید اما تصوّف واقعی و مورد پسند دنیای امروز را به عرصه

عرفان عاشقانه ایران عرضه داشت. مردی که حاضر نشد پس از حوادث ایران در برابر قدرت‌های حاکم سر تسلیم فرود بیاورد و تا آخرین دم حیات منادی آزادی، محبت و مودت و بشردوستی بود. او با انبوه کتاب‌هایش، با سخنان و پیام‌هایش با خانقاهائی که در آمریکا و اروپا و آفریقا تأسیس نمود، و در کنار هر یک کلاس درس فارسی و درمانگاه تأسیس نمود صدای عرفان عاشقانه ایران را در جهان پژواک داد. روانش شاد و یادش گرامی باد.

اما در مورد سماع، ایشان در عین اینکه به جواز آن سخت پای‌بند بود به شرایط و آداب آن نیز پای‌بندی داشت. به همین جهت در درازای سه دهه که من توفیق تشرّف به فقر نعمت الهی را دارم، در مجالسی که هر هفته دو بار در تمام خانقاه‌ها اجرا می‌شود فقط یک بار شاهد سماع ناخود آگاه بودم و آن شبی بود که یکی از پیش‌کسوتان طریقت مرحوم نیک طبع در سنّ نزدیک ۹۰ هنگام اجرای برنامه موسیقی عارفانه و ذکر، ناگهان از خود بیخود شد و برخاست و در میانه جمع خانه به چرخش پرداخت، آنقدر چرخید که از حال رفت و نقش زمین شد. شادروان دکتر نوربخش دستور داد از حال پیرمرد مراقبت ویژه شود و گفت نیک طبع درویش زاده شده و درویش و عارف واقعی می‌میرد.

سخنم را به پایان می‌برم و از این که شما را خسته کردم پوزش می‌طلبم. امید است که همه ما با غمی که از بد حادثه در دل داریم، در درون خود با خویشتن خویش در حال تواجد و سماع باشیم و بدانیم و آگاه باشیم که فلسفه سماع، شنیدن سخن حقّ، ندای حقّ و پیام حقّ است و آن پیام جز عشق، جز مهر به انسان و انسانیت نیست. مهر و عشقی که بشریت را به سر منزل وحدت و یگانگی می‌رساند و آرمان مقدّس "وحدت عالم انسانی" را به تحقّق می‌رساند.

سخن در این مقوله بسیار است. چندان که می‌روم به نهایت نمی‌رسم. بی‌انتهاست عالم بی‌منت‌های عشق. دلتان شاد و سرشار از عشق به حقّ باد. سپاسگزارم.

کتاب شناسی

۱- تقریرات روانشاد دکتر جواد نوربخش کرمانی (نور علیشاه) قطب فقید طریقت نعمت الهی نور بخشید.

۲- مثنوی مولوی

- ۳- ابو حامد محمد غزالی، احیاء العلوم، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، به اهتمام حسین خدیو جم. تهران ۱۳۵۹ شمسی
- ۴- عزالدین محمود کاشانی، مصباح الهدایه، با مقدمه و تصحیح استاد فقید جلال الدین همائی، چاپ تهران، بدون تاریخ
- ۵- شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، تصحیح دکتر محمد استعلامی، انتشارات زوار، چاپ هفتم، بهار ۱۳۷۲ شمسی
- ۶- پروفیسور آن ماری شیمل، کتاب *As through a veil, mystical poetry in Islam*
- ۷- شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی، کلیات، انتشارات فروغی، تهران، بدون تاریخ چاپ
- ۸- روزبهان بقلی شیرازی، رساله القدس، از انتشارات خانقاه نعمت الاهی، تهران ۱۳۵۱ شمسی
- ۹- مقاله این حقیر در مورد مشتاقعلی شاه، مندرج در شماره ۱۳ فصلنامه صوفی، زمستان ۱۳۷۰ شمسی